

یمن در گزارش شاهنامه از عملیات انتقامی شاپور دوم

فرزین غفوری*

استادیار تاریخ ایران باستان و عضو هیأت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۷

چکیده

شکست نرسی از روم و مرگ زود هنگام جانشینش، هرمز دوم، باعث شد تا اعراب در زمان خردسالی شاپور دوم حمله‌های غارت‌گرانه‌ای به غرب و جنوب ایران داشته باشند و حتا مهاجمان از قصری در حومه تیسفون یکی از شاه‌دخت‌های بلندپایه ساسانی را ربودند. از سوی دیگر یمن که به موازات هاماوران در شاهنامه به کار رفته است در بخش ساسانی شاهنامه به وضوح به حیره اطلاق شده است و این مطلب در پادشاهی یزدگرد یکم در شاهنامه کاملاً مشهود است. در پادشاهی شاپور دوم در شاهنامه نیز یمن به حیره اشاره دارد. در حالی که مورخان اوایل دوره اسلامی مانند طبری و بلعمی از وضع حیره پیش از عملیات انتقامی شاپور و در گیرودار آن غفلت کرده‌اند، در واقع گزارش شاهنامه حاوی این اطلاع مهم است که این عملیات ابتدا متوجه حیره بود و سپس برضد قبایل عربی که در حمله به ایران دست داشتند، بررسی گورن‌بشته نماره و روی دادهای سیاسی روم مقارن با حمله انتقامی شاپور، درستی گزارش شاهنامه را تأیید می‌کند.

واژگان کلیدی: ایران، ساسانیان، شاپور دوم، شاهنامه، یمن، گورن‌بشته نماره، حیره، روم.

* ghafouri.farzin@gmail.com

مقدمه: چشم‌انداز تاریخی و بیان مسأله

پس از پادشاهی یزدگرد یکم، در پادشاهی شاپور دوم است که ذکر نام یمن در بخش ساسانی شاهنامه اهمیت دارد؛ نگارنده در مقاله اخیر خود نشان داد که یمن در اصل واژه‌ای عبری است به معنی جنوب و در شاهنامه در قسمت پادشاهی یزدگرد و داستان تولد تا برتخت‌نشینی بهرام گور، این نام جغرافیایی به وضوح و با بالاترین بسامد در شاهنامه به حیره اطلاق شده است (غفوری، ۱۳۹۹: ۲۶۵-۲۹۱) اما در قسمت پادشاهی شاپور دوم (ذوالاکتاف) چنین وضوحی دیده نمی‌شود و تنها با تحلیل تاریخی می‌توان پی برد که در این‌جا نیز منظور از یمن دولت حیره است؛ یمن در این قسمت از شاهنامه نام دولتی است که در حمله به پای‌تخت ایران، تیسفون، دست داشت و هم‌چنین در ضمن حمله به آسورستان و غارت این استان از قصری در حومه پای‌تخت یکی از شاه‌دخت‌های بلندپایه ساسانی را، که خویشاوندی نزدیکی با شاپور داشت، ربوده بود (نک. سطرهای پایین). این توضیح ضروری است که حمله‌های ایزدایی اعراب که احتمالاً در زمان هرمز دوم، پدر شاپور دوم، آغاز شده بود، هنگامی شدت گرفت که پس از مرگ هرمز بزرگان ایران تاج شاهی را بر بالای تخت ملکه ساسانی، که شاپور را باردار بود، آویختند و این ملکه ساسانی تا زمانی که شاپور به سن رشد رسید به همراهی بزرگان اداره کشور را در دست داشت. (بسنجید با نولدکه، ۱۳۷۸: ۸۴-۸۵. کریستنسن، ۱۳۸۴: ۱۷۱-۱۷۲) روشن است که در خلأ نسبی قدرت ناشی از فقدان یک شاهنشاه مقتدر مرزهای ایران در معرض تهاجم دشمنان قرار گرفته بود و به‌ویژه اعراب از غرب و جنوب غرب به کشور حمله کردند. اعراب هم‌چنین با کشتی‌های کوچک از عرض خلیج فارس گذشتند و بوشهر و فارس را آماج حمله و غارت‌گری قرار دادند هنگامی که شاپور به سن رشد رسید و زمام امور را به دست باکفایت خود گرفت، یکی از نخستین کارهایی که انجام داد ترتیب دادن یک حمله انتقامی بزرگ بر ضد اعراب بود.

به جز یمن، در پادشاهی شاپور دوم در شاهنامه با ابهام دیگری نیز مواجه هستیم، زیرا هم‌سویی و هماهنگی میان گزارش شاهنامه، اخبار الطوال و نه‌ایه‌الارب با گزارش‌های دیگر منابع تاریخی وجود ندارد. آیا شاهنامه، اخبار الطوال و نه‌ایه‌الارب دچار اشتباهند یا دیگر منابع مهم تاریخی، مانند طبری؟ بررسی اولیه نگارنده نشان می‌دهد که هیچ‌کدام! در واقع هریک روی داد جداگانه‌ای را شرح داده‌اند که به دلیل شباهت جرقه اولیه آن (حمله اعراب به قلمروی ایران) و نیز شباهت نام دو پادشاه (شاپور یکم و دوم) برخی منابع دچار



سردرگمی شده، گاه یکی را حذف کرده‌اند یا مانند اخبار الطوال و نه‌ایه‌الارب آن دو را در قالب یک گزارش به هم آمیخته‌اند در حالی که یکی مربوط به شهر الحضر و زمان شاپور یکم بوده است و دیگری مربوط به شهر حیره و زمان شاپور دوم. هم‌چنان که در ادامه مقاله بررسی خواهد شد بسیاری از منابعی که در پی سردرگمی به حذف یکی از دو روی داد متوسل شده‌اند، روی داد دوم را در زمان شاپور دوم حذف کرده و به شرح روی داد اول در زمان شاپور یکم متمرکز شده‌اند. گزارش شاهنامه به گزارش اخبار الطوال و نه‌ایه‌الارب شباهت دارد (مانند ربوده شدن شاه‌دخت ساسانی) اما در آمیختگی دو روی داد زمان شاپوران بزرگ در اخبار الطوال و نه‌ایه‌الارب از یک سو، و از سوی دیگر وجود نام یمن در این قسمت از شاهنامه نشان می‌دهد که گزارش شاهنامه از آن دو مستقل بوده است. حال مسأله اصلی این است که ذکر نام یمن در گزارش شاهنامه در مقدمه حمله انتقامی شاپور دوم به اعراب از لحاظ تاریخی چه معنایی دارد و به چه روی دادی اشاره می‌کند؟

گزارش شاهنامه

شاپور دوم هنوز خردسال بود که طایر نامی از غسانیان در رأس سپاهی به حومه تیسفون پای تخت ایران حمله و آن سامان را غارت و ویران کرد در حالی که از ایران سپاهی برای مقابله با او فرستاده نشد.^۱ نگارنده ابتدا بر این گمان بود که به‌ویژه عدم اعزام سپاهی برای مقابله با مهاجمان نشانه نابسامانی شدید در دولت ساسانی و بی‌تصمیمی برای مقابله با این بحران بوده است اما بعد به نکاتی پی برد که دلیل عدم اعزام سپاه را روشن می‌کرد؛ مسلماً ایرانیان آن‌چنان ناتوان نشده بودند که نتوانند سپاهی به مقابله اعراب بفرستند اما همان‌گونه که ثعالبی گفته است ایرانیان در اعزام سپاه خویشنداری کردند (ثعالبی، ۱۹۰۰: ۵۱۵) البته نه به دلیل این که زمان بخرند تا شاپور به سن رشد برسد بل که به دلیل حمایت روم از حملات ایذایی اعراب و احتمال رویارویی با رومیان در صورت

فروزنده شد تاج گیتی فروز (۲۵)
 که دادی فلک را به شمشیر دل (۲۶)
 سپاهی ز اندازه بیش اندرون (۲۸)
 کرا بود با او پی و پای و پر؟ (۲۹)

چو یک چند بگذشت بر شاه روز
 ز غسانیان طایر شـیردل
 بیامد به پیرامن طیسفون
 به تاراج داد آن همه بوم و بر

اعزام سپاه در حالی که هنوز پیامدهای منفی شکست نرسی از روم جبران نشده بود. نگارنده در انتهای مقاله و نتیجه به این موضوع باز خواهد گشت و توضیح بیش‌تری ارائه خواهد کرد. به هر حال در این هنگام اعراب از غرب و جنوب غرب به کشور ایران حمله کرده بودند، هم‌چنین با کشتی‌های کوچک از عرض خلیج فارس می‌گذشتند و بوشهر و فارس را آماج حمله و غارت‌گری خود قرار می‌دادند (طبری، ۱۹۶۰: ۵۵/۲. شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۱۳). در حملهٔ طایر از قصری در حومهٔ پای‌تخت عمهٔ جوان شاپور که «نوشه» (= انوشه یا انوشگ) نام داشت توسط عرب‌ها ربوده شد.^۱ اگر کسی با ناموس خود عرب چنین کاری می‌کرد پیامدهای وحشت‌ناکی در انتظارش بود، روشن است که انتقام هول‌ناک شاهنشاه ساسانی امری حتمی و قطعی بود. اخبارالطوال و نه‌ایه‌الارب نام این زن را «دختنوش» نوشته‌اند (دینوری، ۱۹۶۰: ۴۸. نه‌ایه‌الارب، ۱۳۷۵: ۲۲۳). به این ترتیب اصل نام به احتمال فراوان «آنوشدُخت» یا آنوشگدُخت بوده که در این سه منبع به شکل‌های فوق بازتاب یافته است. نمونهٔ دیگری از کاربرد این ساخت‌واژه برای نام دختران در زمان ساسانی، نام دختران خسرو پرویز است که به پادشاهی نیز رسیدند: بوراندخت و آرمیدخت. فردوسی به صورت وزن شعر نام را کوتاه‌تر کرده همان‌گونه که از انوشزاد، پسر خسروانوشیروان، به صورت نوشزاد نام برده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/ ۱۴۵-۱۶۶). نکتهٔ مهم در این قسمت از گزارش شاهنامه این است که فردوسی به صراحت تنها از غارت حومهٔ تیسفون سخن می‌گوید (بیت ۲۸) نه خود شهر، اما بنداری به اشتباه آن را به تسخیر و غارت خود شهر ترجمه کرده است (بنداری، ۱۹۳۲: ۶۴/۲).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله‌های علمی و پژوهشی

- | | |
|----------------------------------|-----------------------------|
| کجا نوشته بُد نام آن نوبهار (۳۰) | چو آگه شد از عَمّتِ شهریار |
| همه طیفون گشت پر گفت‌وگوی (۳۱) | بیامد به ایوان آن ماهروی |
| که دانا نبودند و دانش‌پذیر (۳۲) | ز ایوانش بردند و کردند اسیر |



سرانجام شاپور در هجده سالگی^۱ برای یک حمله بزرگ انتقامی آماده شد. سپاهی برگزیده از برجسته‌ترین پهلوانان که شمارش به دوازده هزارتن می‌رسید بسیج کرد^۲ و شکست سختی به لشکر طایر وارد ساخت.^۳ پس از کشته و اسیر بسیار، طایر و باقی‌مانده سپاهش گریختند و در ارگ شهر یمن به محاصره سپاه شاپور درآمدند.^۴ از مجموع محتوای بیت ۴۵ و ۴۸ می‌توان فهمید که منظور از یمن شهری است که ارگ آن به محاصره ایرانیان درآمده بود. این محاصره بیش از یک ماه به طول انجامید و ایرانیان در پی چاره‌ای برای یکسره کردن هر چه زودتر کار دشمن بودند.^۵ از طرفی سال‌ها پیش طایر که انوشه، آن شاه‌دخت ربوده، را پس از ربایش به هم‌سری خود درآورده بود، از او صاحب دختری به نام مالکه شد^۶ (دینوری، ص ۴۸ و نهایه‌الارب، ص ۲۲۳: ملیکه) که هنگام حمله شاپور

۱. چو شاپور را سال شد بر سه شش منی فش کی‌یی گشت خورشیدفش (۳۶)
۲. نگارنده در فرصت دیگری مطالب بیشتری را در باره سن شاپور مطرح خواهد کرد.
۳. به دشت آمد و لشکرش را بدید ازان پس خود و ویژگیان برنشست میان کی‌یی تاختن را بیست (۴۰)
۴. برفت از پس شاه غسانیان سرافراز طایر هژبر ژیان (۴۱)
۵. فراوان کس از لشکر او بکشت چو طایر چنان دید، بنمود پشت (۴۲)
۶. برآمد خروشیدن دار و گیر و زیشان گرفتند چندی اسیر (۴۳)
۷. که اندازه آن ندانست کس برفتند آن ماندگان زان سپس (۴۴)
۸. حصاری شدند آن سپه در یمن خروش آمد از کودک و مرد و زن (۴۵)
۹. شب و روز یک ماهشان جنگ بود سپه را به دژ بر علف تنگ بود (۴۸)
۱۰. چو یک سال نزدیک طایر بماند از اندیشگان دل به خون درنشانند (۳۳)
۱۱. ز طایر یکی دختش آمد چو ماه که گفتی که نرسی ست با تاج و گاه (۳۴)
۱۲. پدر مالکه نام کردش چو دید که دختش همی مملکت را سزید (۳۵)

دوم ایرانیان را در شکست اعراب یاری کرد و در ازای قول ازدواج با شاهنشاه راه ورود را به دژی که طایر و سپاهش در آن محاصره بودند باز کرد (بیت‌های ۵۱ تا ۱۰۳). در این باره: غفوری، ۱۴۰۰: ۳۰۴-۳۰۵. در پی آن ارگ یمن (حیره) سقوط کرد و طایر به مجازات تجاوز به ایران و ربودن شاه‌دخت ساسانی اعدام شد.^۱ در این زمان امرؤالقیس بن عمرو پادشاه حیره بود؛ تفاوت سرنوشت مرگ طبیعی با اعدام این احتمال را مطرح می‌کند که ممکن است طایر سردار و گمارده امرؤالقیس در حیره بوده باشد که تا آخر در شهر باقی ماند و مقاومت کرد زیرا خود امرؤالقیس به جای امنی در داخل خاک روم گریخته بود، چه بسا پیر و بیمار بود چراکه با فاصله کوتاهی در همان‌جا درگذشت (نک. پایین‌تر: گورن‌بسته شماره). در پایان این قسمت، گزارش شاهنامه پس از بیان موفقیت شاپور دوم در تصرف یمن (حیره) به مختصرترین شکل ممکن به ادامه عملیات انتقامی او بر ضد اعراب و مجازات معروفی، که منجر به دادن لقب ذوالاکتاف به شاپور شد، اشاره کرده است.^۲ اخبار الطوال و نه‌ایه‌الارب این خلاصه را پیش از آغاز عملیات شاپور دوم بر ضد یک شهر عربی ذکر کرده‌اند (دینوری، ۱۹۶۰: ۴۸. نه‌ایه‌الارب این خلاصه را کمی طولانی‌تر آورده است: نه‌ایه‌الارب، ۱۳۷۵: ۲۲۳).

دو عنصر غریب در گزارش شاهنامه

دو مورد در گزارش شاهنامه به وضوح غیرعادی است؛ از یک سو انتساب طایر به غسانیان و از سوی دیگر هم‌نشینی نام غسانیان با نام جغرافیایی یمن که سردرگمی مورخان قدیم و پژوهش‌گران معاصر را موجب شده است. برای نمونه ثعالبی تأکید کرده که

^۱ چنین گفت شاپور، بدنام را
بیاری و رسوا کنی دوده را!^۱
به دژخیم فرمود تا گردنش
سر طایر از ننگ در خون کشید
که از پرده چون دخت بهرام راه، (۱۱۳)
برانگیزی این کین آسوده را (۱۱۴)
زند، با آتش اندر بسوزد تنش (۱۱۵)
دو کفت وی از پشت بیرون کشید (۱۱۶)

^۲ هر آنکس کجا یافتی از عرب
ز دو دست او دور کردی دو کفت
عربی ذوالاکتاف کردش لقب
نماندی که با کس گشادی دو لب (۱۱۷)
جهان مانده از کار او در شگفت (۱۱۸)
چُن از مهره بگشاد کفت عرب (۱۱۹)



شاپور هیچ‌گاه به یمن لشکر نکشید (ثعالبی، ۱۹۰۰: ۵۲۰)، یا نولدکه با دیدن یمن در شاهنامه و با پیش‌فرض مربوط بودن آن به شاپور یکم و روی‌داد تسخیر هاترا، ذکر نام یمن را در روایت فردوسی به بی‌دقتی او نسبت داده است (نولدکه - طبری، ۱۳۷۸: ۶۲-۶۳ پ ۲ و ۶۴-۶۵ پ ۳). از سوی دیگر از تأکید ثعالبی (که البته برای مورخان معلوم و بدیهی بوده است) روشن می‌شود که او در مواجهه با ذکر نام یمن در شرح روی‌دادهای این مقطع تاریخی در شاهنامه ابومنصوری واکنش نشان داده و به زعم خود خواسته این اشتباه را تذکر دهد. بنداری نیز تقریباً چنین کرده و یمن را در گزارش فردوسی حذف کرده و به جای آن از عبارت «بلاد العرب» استفاده نموده است (بنداری، ۱۹۳۲: ۶۴/۲)، با این حال در جایی که محاصره ارگ یمن مطرح می‌شود نوشته است: «قلعه بالیمن» (همان‌جا) اما یمن در این قسمت از شاهنامه نه تنها یک اشتباه جغرافیایی نیست بل که نام سرزمین دولت متخاصمی است که در حمله به حومه پای‌تخت ایران، تیسفون، دست داشت و هم‌چنان که نگارنده در مقاله اخیر خود نشان داده است یمن به معنی جنوب یک واژه عبری است و یهودیان میان‌رودان آن را برای اشاره به دولت حیره در جنوب این منطقه به کار می‌بردند که این کاربرد مدتی در دیوان ساسانی اقتباس شده و از آن‌جا به خدای‌نامه راه یافته بود (غفوری، ۱۳۹۹: ۲۶۵-۲۹۱).

از آن‌جا که عملیات انتقامی شاپور دوم بر ضد اعراب شهرت زیادی داشت، این دو منبع عملیات شاپور یکم را بر ضد یک شهر عربی دیگر با پادشاه مشهورش ضیزن به شاپور دوم نسبت داده‌اند (دینوری، ۱۹۶۰: ۴۸-۴۹. نه‌ایه‌الارب، ۱۳۷۵: ۲۲۳-۲۲۴) و یک گزارش ترکیبی از عملیات شاپور یکم با منشأ گزارش شاهنامه از آغاز عملیات انتقامی شاپور دوم ارائه داده‌اند. اخبار الطوال و نه‌ایه‌الارب به تبع منبعشان چنین گزارشی را از آمیزش عناصر دو روی‌داد جداگانه در زمان شاپور یکم و شاپور دوم ارائه داده‌اند و ضیزن را نیز مانند طایر در شاهنامه به غسانیان منتسب کرده‌اند! اما نه انتساب طایر به غسانیان درست است نه انتساب ضیزن، چراکه در دوره شاپوران بزرگ غسانیان هنوز به عنوان یک دولت تحت‌الحمایه روم اهمیتی پیدا نکرده بودند تا چه رسد به این‌که به استان آسورستان و پای‌تخت ایران حمله کنند. غسانیان شاخه‌ای از قبیله بزرگ آزد در جنوب شبه‌جزیره عربستان بودند که پس از جدایی و مهاجرت مدتی در شبه‌جزیره جابجا می‌شدند تا این‌که در حدود ۴۹۰م. در مناطق مرزی روم در شام مستقر، مسیحی، باج‌گزار و متحد روم شدند (Shahīd, 1991: 1020) نخستین پادشاه غسانی، که شهرت و قدرتی قابل ملاحظه به‌دست آورد، حارث بن جبلة بود که در قرن ششم میلادی می‌زیست، (Shahīd, 1991: 1020-1021)

و این زمان فاصله زیادی با قرن سوم (دوره شاپور یکم) و قرن چهارم (دوره شاپور دوم) دارد. بنابراین به احتمال بسیار زیاد ذکر نام غسانیان در این قسمت از خدای نامه که از طریق شاهنامه ابومنصوری به شاهنامه فردوسی راه یافته است، برای زدودن سابقه خیانت و حمله به ایران از کارنامه پادشاهان حیره بوده است. برخلاف بنداری که نام غسانیان را آورده است (بنداری، ۱۹۳۲: ۶۴/۲) ثعالبی در شرح حمله انتقامی شاپور به درستی و از جایگاه یک مورخ نامی از غسانیان به میان نمی آورد (ثعالبی، ۱۹۰۰: ۵۱۷-۵۲۱). هرچند اخبار الطوال و نهایه الارب یک گزارش تلفیقی از دو روی داد ارائه کرده اند اما بیش تر منابع دیگر ترجیح داده اند که گزارش برخی نسخه های خدای نامه را درباره آغاز عملیات انتقامی شاپور دوم با محاصره و تصرف یک شهر عربی با حاکمی گم نام نادیده گرفته، آن را به نفع روی داد زمان شاپور یکم حذف کنند و صرفاً عملیات شاپور یکم را بر ضد هاترا و حاکم مشهورش، ضیبن، شرح دهند (برای نمونه: طبری، ۱۹۶۰: ۴۷/۲-۵۰ و بلعمی، ۱۳۸۰: ۶۰۹/۱-۶۱۲). ضیبن در میان اعراب شهرت زیادی داشت و گواه آن بازتابی است که داستان او در شعر عرب یافته و شمه ای از آن در منابع آمده است (برای نمونه: طبری، ۱۹۶۰: ۵۰/۲). در این جا لازم است تا برای روشن شدن موضوع نگاهی بسیار کوتاه به روی داد زمان شاپور یکم بیفکنیم.

ریشه آمیختگی روی دادهای زمان شاپور دوم با شاپور یکم

از حدود قرن یکم پیش از میلاد یک سلسله محلی در شهر هاترا (الحضر) واقع در میان رودان و عراق امروزی شکل گرفته بود (Schmitt, 2003: 58-59). منطقه راه بردی ای که این شهر در آن قرار داشت از یک سو در مرز ایران و روم بود و از سوی دیگر مسیر مهم کاروان های تجاری به شمار می رفت که شرق را به سوریه و آناتولی پیوند می داد و با شبکه راه های امپراتوری روم نیز ارتباط داشت، از این رو به دامنه ثروت و قدرتش پیوسته افزوده می شد (ibid). از لحاظ سیاسی سلسله محلی مستقر در هاترا یکی از چندین پادشاهی نیمه مستقل در درون شاهنشاهی اشکانی برشمرده می شد، رومیان در زمان تراژان حمله ای نافرجام به این شهر کردند و بعداً سپتیموس نیز دوبار آن را محاصره کرد اما در برابر برج و باروی استوارش کاری از پیش نبرد (ibid). با سرنگونی اشکانیان و برآمدن ساسانیان چرخشی در سیاست هاترا روی داد و این پادشاهی محلی جانب رومیان را گرفت (Frye, 1983: 124) و حتا پذیرای سربازان رومی شد، از این رو اردشیر یکم در اوایل حکومتش یک بار آن را محاصره کرد اما به گشودنش توفیق نیافت (Schmitt, 2003: 58-59). کار به جایی



رسید که حاکم شهر که ساطرون نام داشت و عرب‌ها او را ضیزن می‌نامیدند (شهبازی - طبری، ۱۳۸۹: ۱۰۶. نولدکه - طبری، ۱۳۷۸: ۶۲-۶۳) از نواحی دجله و خابور باج و خراج طلب کرد (شهبازی - طبری، ۱۳۸۹: ۱۰۷. نولدکه - طبری، ۱۳۷۸: ۶۹). سرانجام در اواخر پادشاهی اردشیر که شاپور یکم با پدرش مشترکاً سلطنت می‌کرد ایرانیان پس از محاصره‌ای طولانی موفق به تصرف هاترا شدند (شهبازی - طبری، ۱۳۸۹: ۳۰۱ ش ۲۰۵ و ص ۲۸۰ ش ۱۴۸. کریستنسن، ۱۳۸۴: ۱۶۰) (Schmitt, 2003: 58-59). طبق آن چه در منابع آمده دختر نازپرورده و ناسپاس ضیزن به او خیانت کرد و موجب پیروزی ایرانیان شد (شهبازی - طبری، ۱۳۸۹: ۱۰۷). این عنصر خیانت دختر حاکم شهر به روی داد زمان شاپور دوم هم نسبت داده شده اما به دلایلی نمی‌تواند درست باشد؛ نخست این که منابع معتبری هم‌چون طبری از دست‌اندازی ضیزن به حومه تیسفون خبر نداده‌اند و به طریق اولی از ر بوده شدن یک شاه‌زاده‌خانم ساسانی از قصری در حومه پای‌تخت توسط او نیز سخن نگفته‌اند. دوم این که در زمان ضیزن و اوایل کار ساسانیان پای‌تخت عملاً در فارس بود (در این باره: کریستنسن، ۱۳۸۴: ۶۴-۶۵) و شاپور یکم پیش‌تر اوقات فراغت از جنگ خود را در بیشابور فارس گذراند و در همین جا نیز درگذشت (شهبازی - طبری، ۱۳۸۹: ۳۰۴-۳۰۵، ش ۲۱۹). روشن است که در این زمان هنوز حضور ساسانیان در تیسفون و میان‌رودان گسترش نیافته بود تا چه رسد به ساختن قصرهایی در پیرامون شهر و استقرار شاه‌زادگان بلندپایه ساسانی در آن‌ها، بنابراین از لحاظ منطبق تاریخی استقرار گسترده ساسانیان در تیسفون و قصرسازی در حومه آن با دوره شاپور دوم هم‌خوانی دارد نه با دوره شاپور یکم. سوم این که عنصر خیانت و ناسپاسی درباره دختر حاکم شهر در زمان شاپور دوم نمی‌تواند مطرح باشد زیرا هر چه باشد یک رگ این دختر ایرانی و مادرش یک نجیب‌زاده ساسانی بود و مهم‌تر این که مدت‌ها در دست اعراب دور از میهن و بستگانش رنج غربت و اسارت را تحمل کرده بود. از سوی دیگر روشن است که منابعی/روایت‌های عربی که این دو شکست اعراب را یک‌سره به نمک‌شناسی دختران حاکمان هر دو شهر نسبت داده‌اند با این کار خواسته‌اند پیروزی ایرانیان و شکست اعراب را کم‌رنگ جلوه دهند.

بیداری بخت حیره

نکته مهمی که در مورد سقوط هاترا کم‌تر به آن توجه شده، سیاست دولت ساسانی است؛ ساسانیان یک «دولت حائل»^۱ را میان ایران و روم، که رویه خصمانه‌ای در قبال ایران

^۱ Buffer state

در پیش گرفته بود، از میان برداشتند اما در عوض حیره را برکشیدند تا به عنوان یک دولت حائل و طرفدار ایران عمل کند، از یک سو در برابر تحرکات روم و متحدان عربش در شام و اردن بایستد و از سوی دیگر هم‌چون سدی جلوی حمله اعراب بادیه را از شبه‌جزیره عربستان به میان‌رودان و پای‌تخت ایران بگیرد. برای تحقق این هدف شاپور یکم احتمالاً در دهه آخر پادشاهی خود عمرو بن عدی را به حکمرانی حیره گماشت. عمرو بن عدی بر اساس کتیبه پایکولی و با توجه به کتیبه شماره که در زیر به آن بیش‌تر خواهیم پرداخت در دهه پایانی سده سوم میلادی زنده بوده است (بسنجید با شهبازی - طبری، ۱۳۸۹: ۲۹۲ ش ۱۷۹، Bosworth-Tabari, 1999: 22, no. 80). و این یعنی بیست تا سی سال پس از درگذشت شاپور یکم. البته منابع اوایل دوره اسلامی دوران حکمرانی او را بسیار طولانی و بیش از صد سال نوشته‌اند (برای نمونه: طبری، ۱۹۶۰: ۴۳/۲)، به طوری که افسانه‌ای و کاملاً غیرقابل قبول جلوه می‌کند (ibid، شهبازی - طبری، همان‌جا. نولدکه - طبری، ۱۳۷۸: ۵۴ پ ۱). اما می‌توان دست‌کم پذیرفت که او در اواخر پادشاهی شاپور یکم و با تأیید ایران در حیره مستقر شد و آن‌جا را تخت‌گاه خود قرار داد. دلیل دیگری برای درستی اطلاع منابع اوایل دوره اسلامی درباره این‌که حیره در زمان شاپور یکم و با انتصاب عمرو بن عدی به صورت یک دولت متحد ایران درآمد این است که شاپور پادشاهی بسیار باکفایت بود و اجرای سیاست ایجاد یک دولت حائل که نقطه اوج ابتکار عمل سیاسی است از او برمی‌آمد نه از پادشاهان نسبتاً منفعل و ناموفق بعد از او تا زمان شاپور دوم. متن پهلوی *شهرستان‌های ایران* شهر نیز به نقش شاپور یکم در توسعه و آبادانی شهر حیره و اهمیت مرزبانی آن در برابر تهاجم اعراب به وضوح اشاره کرده است. (Daryaei, 2002: 21, par. 25 & pp. 56-57) بند ۲۵ این متن خود از دو جمله کوتاه تشکیل می‌شود؛ در جمله نخست به ابتکار شاپور پسر اردشیر در احیا و آبادانی شهر حیره اشاره شده است که با اطلاع همه منابع اوایل دوره اسلامی مبنی بر حکمرانی عمرو بن عدی بر حیره، معاصر بودن او با شاپور یکم و آبادانی آن شهر از زمانی که عمرو آن را تخت‌گاه خود قرار داد کاملاً هماهنگ است. در جمله دوم بدون این‌که ایجاد دیوار دفاعی موسوم به «ور تازیگان» به شاپور نسبت داده شود، به این مطلب اشاره شده است که شاپور مرزبان حیره، مهرزاد، را به سرپرستی این خط دفاعی برگماشت. به احتمال قریب به یقین جمله دوم اطلاعاتی مربوط به دیوار دفاعی و باروی خندق‌داری می‌شود که در دوره اسلامی به آن «خندق سابور» می‌گفتند (بسنجید با بلاذری، ۱۹۸۸: ۲۹۲) (cf. Daryaei, 2002: 57). این احتمال وجود دارد که اصل این استحکامات در



دوره اشکانی و برای حفاظت از میان‌رودان و تیسفون ایجاد شده بود، سپس شاپور یکم و به‌ویژه شاپور دوم پس از انتقام‌گیری از اعراب آن را احیا و گسترش داده باشند. در موردی مشابه ساخت دیوار دفاعی گرگان را به خسرو انوشیروان نسبت داده‌اند اما کاوش‌های باستان‌شناسی نشان از وجود سازه‌های اشکانی دارد (see Yusof Kiani, 2002: 148-151) که در دوره ساسانی به‌ویژه دوره خسرو انوشیروان در چند مرحله تکمیل شده و گسترش یافته است.

نقد نظر رتسو

در بالا روشن شد که موقعیت حیره در اوایل دوره ساسانی به یک دولت حائل ارتقا یافت تا در برابر تهاجم قبایل عرب و رومیان یاور ایران باشد، با این حال یان رتسو نه تنها قائل به ارتقای موقعیت حیره در دوره یادشده نیست بل که اطلاع منابع اوایل دوره اسلامی را درباره دو پادشاه نخست حیره نیز قابل اعتنا نمی‌داند. رتسو با وجود این که تأکید زیادی بر شواهد و منابع دست اول دارد و حتا از لحاظ روش‌شناسی منابع اوایل دوره اسلامی را در برابر آن‌ها یک‌سره کنار گذاشته است (Retso, 2003: 485) کوشیده اطلاع صریح متن پهلوی *شهرستان‌های ایران* شهر را نیز کم‌اهمیت جلوه دهد که اشاره‌ای روشن به سیاست شاپور یکم در برکشیدن حیره به عنوان یک سد دفاعی و دولت حائل دارد. او این منبع مهم را نه در بستر اصلی بحث خود بل که در سایه بررسی یک متن بیزانسی و تنها در چند سطر و درست در انتهای فصل مربوطه مطرح کرده است؛ استفانوس بیزانسی در قرن ششم میلادی در دانش‌نامه جغرافیایی‌اش درباره مناطق و شهرهای عرب سیزده بار به کتاب گلائوکوس^۱ ارجاع داده است اما از زمان زندگی این نویسنده اطلاعی در دست نیست (Retso, 2003: 493). یکی از شهرهای عربی که استفانوس به نقل از گلائوکوس از آن یاد کرد «ارثا» است (ibid) و به وضوح با نام سریانی حیره، «حرتا»، تطبیق می‌کند (نک. نولدکه - طبری، ۱۳۷۸: ۵۳ پ ۴)، موقعیت آن نیز در کنار فرات تأیید دیگری بر این تطبیق است (ibid). رتسو به تطبیق آن با نام حیره در متن پهلوی، «هیرت»^۲ اذعان دارد اما تصور کرده است منظور نویسنده این متن از عبارت «شهرستان حیره را شاپور پسر اردشیر کرد» این است که شهر حیره را شاپور تأسیس کرد درحالی‌که به هر حال منظور «آباد کرد» و «توسعه داد» است و درست در بند بعدی به همین سیاق و عین عبارت بالا برای شهر

^۱ Glaucus

^۲ Hērt

همدان و یزدگرد یکم به کار رفته (Daryaei, 2002: 21, par. 26) و بر همگان روشن است که قدمت شهر همدان بسیار بسیار بیشتر است و به دوران مادها بازمی‌گردد. او با چنین فرضی ابتدا نتیجه گرفته که گلائوکوس پس از شاپور یکم می‌زیسته ولی بلافاصله برخلاف صراحت متن فوق که شاپور را پسر اردشیر دانسته، افزوده است که منظور باید شاپور دوم باشد (Retso, 493: 200). ضمناً بر طبق این پیش‌فرض که مقرر حکومت عمرو بن عدی حیره نبوده است، تکرار می‌کند که شهر حیره تا پیش از آغاز قرن پنجم میلادی در زمان بهرام گور و حکومت آل منذر اهمیتی نداشت (Retso, 2003: 493 & 484). سپس در یادداشت‌های همین فصل در این باره اذعان کرده است که نام حیره در کتیبه‌ای از پالمیرا متعلق به اوایل قرن دوم میلادی ذکر شده است (Ibid: 504, no. 298). روشن است که ذکر نام یک شهر در یک کتیبه نه تنها دلیلی بر قدمت آن است بل که از اهمیت آن شهر نیز حکایت می‌کند با این حال رتسو به جای بازگشتن به اظهارات قبلی‌اش درباره اهمیت یافتن حیره از زمان بهرام گور به بعد و تصحیح آن دوباره به گلائوکوس بازگشته ولی در این باره هم نتیجه مشخصی نگرفته است (Ibid).

گذشته از پایان شتاب‌زده فصل، تمام بحث پردامنه رتسو درباره حیره و حکمرانان آن (Retso, 2003:483ff) در پاسخ به این پرسش بوده که چرا گورنشینته امرؤالقیس دومین حکمران حیره و ظاهراً متحد ایران فرسنگ‌ها دورتر از حیره و در جوار استحکامات رومی در نماره یافت شده است؟ (Ibid: 471) خلاصه نظر رتسو این است که مقرر حکومت عمرو لخمی و پسرش، امرؤالقیس، حیره نبوده و آل منذر که بنا بر نظر رتسو تنها از زمان بهرام گور به بعد اهمیت یافتند خود را به لخمیان منتسب کردند بدون این که واقعاً پیوند خویشاوندی میان آن‌ها وجود داشته باشد (Ibid: 480-485). او همچنین در راستای این دو فرض و بر خلاف اطلاعات همه منابع اوایل دوره اسلامی اهمیت حیره را پیش از سال ۴۰۰ م. انکار کرده است (Ibid: 483-484 & 493). در بالا به اشتباه بودن این ادعای اخیر اشاره کردیم اما نکته مهم درباره دیدگاه رتسو این است که روشن نمی‌کند اگر امرؤالقیس و پدرش در حیره حکومت نمی‌کردند پس مقرر حکومتشان در کجا بود؟ جالب این که او تنها یک بار از ترکیب «شاه نماره»، اصطلاحی که خود ساخته، استفاده کرده است اما در جمله‌ای که ضمن آن خود نیز معترف است که «در سنت [تاریخی] عرب شاه نماره هیچ نقش برجسته‌ای ندارد.» (Ibid: 485) او در تناقضی آشکار پس از این جمله ویژگی‌های برجسته امرؤالقیس در تاریخ را برشمرده که به زعم او شاهان حیره را به



مصادره‌اش و انتساب خودشان به او سخت و سوسه کرد (Ibid). پرسش فوری از این دیدگاه رتسو این است که چرا پای‌تخت امرؤالقیس که شخصیت برجسته‌ای در تاریخ عرب به شمار می‌رود هیچ بازتابی در تاریخ پیدا نکرده است؟ بی‌پاسخ گذاشتن این پرسش مهم یکی از ضعف‌های بزرگ دیدگاه رتسو دربارهٔ لخمیان و نخستین شاهان حیره است. رتسو یکی بودن عمرو لخمی در کتیبهٔ پایکولی (cf. Humbach & Skjærø, 1983: 52-53) و عمرو پدر امرؤالقیس در کتیبهٔ نماره و عمرو بن عدی در منابع اوایل دورهٔ اسلامی را رد نکرده است (cf. Retso, 2003: 471) اما می‌گوید عمرو یک لخمی بود و بنابراین به سوره تعلق داشت [نه به حیره در عراق] (Ibid: 484)، البته در همین جا ضعف دیگری در دیدگاه او رخ می‌نماید؛ پس تخت‌گاه او در کدام شهر سوره بود؟ در هنگام اشاره به همین کتیبهٔ پایکولی و عمرو ابگرید، پادشاه عرب دیگری که در این کتیبه نامش در کنار عمرو لخمی ذکر شده است (cf. Humbach & Skjærø, 1983: 52-53)، رتسو چنین اظهار نظر کرده که احتمالاً عمرو ابگرید به خاندان سلطنتی شهر «ادسا» تعلق داشت (cf. Retso, 2003: 484) اما دربارهٔ تخت‌گاه عمرو لخمی که محور اصلی بحث خود اوست این نکتهٔ مهم را مسکوت گذاشته است. از سوی دیگر حضور عمرو لخمی در کتیبهٔ پایکولی نشان از این امر دارد که تخت‌گاهش در جوار مراکز تمدنی ایران قرار داشت نه روم.

ملاحظه مهم دیگری که دربارهٔ نظر رتسو وجود دارد و البته شامل دیدگاه برخی از پژوهش‌گران دیگر نیز می‌شود این است که عملیات انتقامی شاپور دوم بر ضد اعراب در دو مرحله انجام شده بود اما به این دو مرحله‌ای بودن آن چنان که باید و شاید توجه نشده است؛ مرحلهٔ نخست صرفاً عملیاتی زمینی و شامل عراق و بخش‌هایی از اردن و سوریهٔ امروزی بود که در دورهٔ ساسانی قلمروی مشترک ایران و دولت حیره محسوب می‌شد. مترجمان و شارحان برجستهٔ تاریخ طبری عبارت «بلاد فارس» را در گزارش طبری با دقت تمام ترجمه نکرده‌اند (نولدکه - طبری، ۱۳۷۸: ۸۷؛ سرزمین پارس. شهبازی - طبری، ۱۳۸۹: ۱۱۵؛ فارس. Bosworth-Tabari, 1999: 54) در حالی که طبری وقتی از این عبارت استفاده می‌کند منظورش ایران‌شهر و کشور ایران است هم‌چنان که مقام مهم «ایران‌سپاهبد» را «اصبهذ البلاد» نوشته است (طبری، ۱۹۶۰: ۹۲/۲). در این جا منظور طبری این است که شاپور دوم در هر جای [غرب] سرزمین ایران که اعراب مستقر شده بودند به آنان حمله کرد. مرحلهٔ دوم عبور غافل‌گیرانه با کشتی از عرض خلیج فارس و قلع و قمع قبایل عرب در شرق و قلب شبه‌جزیرهٔ عربستان بود (طبری، ۱۹۶۰: ۵۷/۲؛ ثم قطع البحر...). این حملهٔ انتقامی متناظر با تجاوزات اعراب در دوران خردسالی شاپور بود که هم از راه زمینی به

غرب ایران حمله می‌کردند، هم از راه دریایی و با عبور از خلیج فارس به غارت بوشهر و فارس دست می‌یازیدند (طبری، ۱۹۶۰: ۵۵/۲. شهبازی - طبری، ۱۳۸۹: ۱۱۳). با این که مرحله نخست عملیات انتقامی شاپور برای بحث رتسو مهم‌تر است اما او بیش‌تر بر مرحله دوم عملیات در شرق و قلب شبه‌جزیره عربستان تمرکز دارد؛ او عملیات شاپور را در شبه‌جزیره عربستان در ارتباط با منافع روم در این منطقه و محک زدن واکنش رومیان نگریسته است (Retso, 2003: 485). از سوی دیگر رتسو با بدخوانی گزارش طبری مرحله اول عملیات شاپور را به واکنشی زیاده‌ازحد نسبت به چوپانان عرب تقلیل داده است! (ibid: 473).

آخرین ملاحظه‌ای که درباره نظر رتسو وجود دارد این است که او درباره اطلاع مهم کتاب حمزه اصفهانی تأمل نکرده است. حمزه درباره عمرو بن عدی نوشته است که او نخستین کس از پادشاهان عرب بود که حیره را تخت‌گاه خود قرار داد و اهل حیره در کتاب‌هایشان او را نخستین شاه از پادشاهان عرب عراق دانسته‌اند (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۰۱ و ۱۰۳. بسنجید با طبری، ۱۹۶۰: ۴۳/۲). این که اهالی حیره (و نه تنها آل منذر) «در کتاب‌هایشان» عمرو بن عدی را نخستین شاه حیره دانسته‌اند به خودی خود باید پایه و اساسی داشته باشد اما گذشته از این نکته، مسأله مهم دیگر این است که اگر بر طبق تحلیل رتسو عمرو در جای دیگری حکومت می‌کرد چرا به جز حیره هیچ شهر دیگری او را به خود منتسب نکرده است؟! از سوی دیگر پرسش اساسی دیگری که پیش می‌آید این است که هنگام خردسالی شاپور دوم و حمله اعراب به ایران که حتا حومه تیسفون در امان نبود شهر حیره در چه وضعی قرار داشت؟ بی‌درنگ پرسش از روی دیگر سکه نیز اهمیت پیدا می‌کند: چرا دولت حیره در زمان حمله قبایل عرب به ایران به وظیفه خود به عنوان یک سد دفاعی عمل نمی‌کرد؟ روشن است که در این زمان حیره نه تنها به نفع ایران مداخله نمی‌کرد بل که هم‌چنان که در سطرهای پایین‌تر از کتیبه نماره آشکار می‌شود حیره به ایران خیانت کرده و متحد روم شده بود و به احتمال قوی به عنوان سلسله‌جنبان حملات اعراب به ایران عمل می‌کرد. بنابراین شاپور دوم که در مرحله نخست عملیاتش باید به تأمین امنیت میان‌رودان و به‌ویژه تیسفون اولویت می‌داد مسلماً باید برای بازپس‌گیری حیره اقدام می‌کرد. نظر به اهمیت کتیبه نماره در زیر نگاهی داریم به مفادی از آن که برای این پژوهش مهم هستند.



اهمیت گورنبشتهٔ نماره برای تحلیل روی داده‌های زمان شاپور دوم

در ۱۹۰۱ م. هیأت باستان‌شناسی فرانسه در جنوب سوریه، گورنبشتهٔ نماره را در منطقه‌ای در شرق جبل‌الدروز در ۱۰۰ کیلومتری جنوب دمشق یافت (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۷-۶۸). این گورنبشته بی‌گمان مهم‌ترین کتیبهٔ عربی در دورهٔ پیش از اسلام به شمار می‌رود (Shahīd, 1984: 31). نخستین بار رنه دوسو، محقق فرانسوی و عضو این هیأت، به خواندن آن اقدام نمود و در سال ۱۹۵۱ قرائت دوم خود را از این گورنبشته^۲ که متعلق به امرؤالقیس بن عمرو است ارائه کرد (Dussaud, 1955: 64). در سال ۱۹۸۵ جیمز بلامی قرائت جدیدی از این سند تاریخی عرضه داشت (Bellamy, 1985: 31-51). در سال‌های اخیر سعدالدین ابوالحب با تحلیل خط و زبان کتیبه اصلاحاتی در قرائت دوسو و بلامی انجام داده است (Abulhab, 2013: 86 ff). ساختار کتیبهٔ نماره تحت تأثیر کتیبه‌های ساسانی به‌ویژه کتیبهٔ شاپور یکم است (cf. Retso, 2003: 470) این اقتباس که رسو بدان اذعان دارد نشان می‌دهد که برخلاف نظر او تخت‌گاه امرؤالقیس در جوار مراکز تمدنی ایران قرار داشت نه روم، و از این لحاظ نیز قرار داشتن تخت‌گاه امرالقیس در حیره نسبت به سوریه مرجح است. از طرف دیگر واژهٔ ایرانی «تاج» (معرب از تاگ) نیز در این کتیبه به چشم می‌خورد (Bosworth, 1983: 610) (Shahīd, 1984: 36-37) افزون بر این که به طور کلی اعراب از دیرباز با واژهٔ تاج آشنایی داشتند (بسنجید با آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۵۵-۱۵۶) استفاده از آن در گورنبشتهٔ امرؤالقیس نیز نشان می‌دهد که حیره یکی از مهم‌ترین مسیره‌های تأثیرپذیری اعراب از فرهنگ ایرانی بود (همان‌جا)، ابوالحب با تحلیل دقیق خط و محتوای انتهای سطر یکم گورنبشته نشان داده است که صرف‌نظر از درست نبودن قرائت بلامی، «اسر» در قرائت دوسو نه فعل بل که باید اسم و «اسد» باشد و احتمالاً عبارت «ذو اسد التاج» لقب امرؤالقیس و به معنی «دارندهٔ تاج شیرنشان» است (Abulhab, 2013: 94). او هم‌چنین این احتمال را جدی دانسته است که با توجه به استفادهٔ دیرینهٔ ایرانیان از «شیر» به عنوان یک نشان ملی، امرؤالقیس این تاج را [در حمله به ایران] تصاحب کرده باشد (ibid: 95). به این ترتیب خرده‌گیری رسو مبنی بر این که در سکه‌های لخمیان تنها

^۱ René Dussaud ظاهراً تلفظ این نام در فرانسوی کمی متفاوت است اما از آن‌جا که تغییر تلفظی در هنگام ورود نام‌ها و واژه‌ها از کشور مبدأ به کشور مقصد مطابق با ذائقهٔ زبانی کشور مقصد امری طبیعی است برای پرهیز از تشبث در این‌جا از همین املاي دوسو استفاده کردم که در نمایهٔ کتاب‌خانه ملی آمده و مرحوم آذرنوش نیز آن را به کار برده است.

^۲epitaph

دیهمیم دیده می‌شود نه تاج (Retso, 2003: 497, no. 114) ناقض قرائت واژه تاج در سطر یکم گورنیشته نماره نیست.

خوش‌بختانه تاریخ این گورنیشته واضح و قطعی است و با سال ۳۲۸م. تطبیق می‌کند و تاریخی را که در آن شاه مدفون، امرؤالقیس بن عمرو، یکی از مشهورترین پادشاهان حیره، درگذشت نشان می‌دهد. طبری و حمزه اصفهانی به معاصر بودن عمرو بن عدی و پسرش، امرؤالقیس، با اردشیر بزرگ و پسرش، شاپور، اشاره نموده و برای این دو حکمران نخستین حیره یک دوره بسیار طولانی حکومت را ذکر کرده‌اند (طبری، ۱۹۶۰: ۴۳/۲؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۰۳-۱۰۴)، اما این مطالب به وضوح با افسانه درآمیخته است (Bosworth, 1999: 22, no. 80؛ شهبازی طبری، ۱۳۸۹: ۲۹۲ ش ۱۷۹؛ نولدکه - طبری، ۱۳۷۸: ۵۴ پ ۱). با این حال کتیبه نماره روشن می‌کند که به احتمال بسیار زیاد اوایل حکومت عمرو بن عدی با اواخر پادشاهی شاپور بزرگ مقارن بوده است. به این ترتیب توجه ویژه شاپور یکم به حیره بر اساس متن پهلوی *شهرستان‌های ایران‌شهر* معنادار است و با آگاهی‌های برگرفته از کتیبه پایکولی، کتیبه نماره و منابع اوایل دوره اسلامی درباره عمرو بن عدی هم‌خوانی دارد. در زیر نگاهی داریم به مهم‌ترین نکات تاریخی در این کتیبه که با مبحث این مقاله ارتباط دارند:

۱- تبار و عنوان شاه مدفون: هم‌چنان که در بالا اشاره شد تبار شاه مدفون با نام دو حکمران نخست حیره در منابع تاریخی اوایل دوره اسلامی تطبیق می‌کند. این کتیبه نشان می‌دهد که دو پادشاه نخست خاندان لخمی از نیمه دوم قرن سوم تا ربع اول قرن چهارم میلادی قدرت را در حیره به دست داشتند (Bosworth, 1983: 598). عنوان امرؤالقیس در سطر یکم گورنیشته «شاه همه اعراب» ذکر شده است (Macdonald, 2009: 290) (Shahīd, 1984: 35) (Bosworth, 1983: 598) (Abulhab, 2013: 89).

۲- گستره قلمرو: گذشته از این که عنوان «شاه همه اعراب» به حوزه نفوذ گسترده امرؤالقیس اشاره دارد، در سطر سوم این کتیبه به حمله او به نجران در نزدیکی حمیر اشاره شده است (Dussaud, 1955: 64) (Bellamy, 1985: 35) (Abulhab, 2013: 89 & 102). مک‌دونالد به این مطلب اشاره کرده که برخی از محققان کلمه عرب را در سطر یکم جغرافیایی دانسته‌اند نه قومی (Macdonald, 2009: 290) اما به نظر نگارنده نمی‌توان این دو را از یک‌دیگر جدا کرد؛ برای مثال اگر فرض کنیم واژه عرب در این گورنیشته به بادیه‌العرب اشاره داشته باشد که در آن دوران به صحرای میان عراق و



اردن و سوریه اطلاق می‌شد نه به شبه‌جزیره عربستان (غفوری، ۱۳۹۹: ۲۷۵-۲۷۷)، طبق سطر سوم گورنبنشته شماره امرؤالقیس تا جنوب این شبه‌جزیره و نجران پیش رفته بود و قبایل آن حدود را به انقیاد خود درآورده بود، به این ترتیب عنوان شاه اعراب از لحاظ قومی نیز مصداق پیدا می‌کند. رومیان برای مقابله با نفوذ حمیر در شبه‌جزیره عربستان و دریای سرخ به پادشاهی امرؤالقیس امید زیادی بسته بودند (Retso, 2003: 473) او هم توفیق زیادی به دست آورده بود که تا آن موقع هیچ شاه عربی به آن نائل نشده بود (بسنجید با انتهای سطر چهارم گورنبنشته شماره: 89: Abulhab, 2013) اما با شکستش از شاپور دوم همه این امیدها بر باد رفت.

۳- سطر چهارم این کتیبه دربردارنده اطلاعاتی است که برای این پژوهش اهمیت زیادی دارد؛ هرچند در جزئیات نویسه‌ها و واژه‌های این سطر اختلافاتی میان پژوهش‌گران وجود دارد اما براینده همه آن‌ها نشان می‌دهد که شیوخ و بزرگان قبایل عرب به تاسی از امرؤالقیس به رومیان پیوسته بودند (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۷-۶۸) (Dussaud, 1955: 64) (Bellamy, 1985: 35 & 42-45) (Abulhab, 2013: 89 & 105) (Shahīd, 1984: 45). در واقع امرؤالقیس موفق شده بود بسیاری از قبایل عرب را به فرمان‌برداری از خود و اتحاد با امپراتوری روم وادار یا قانع کند، به این ترتیب روشن می‌شود که چرا گستره عملیات انتقامی شاپور بسیار گسترده بود و حتا قبایل عرب را در قلب شبه‌جزیره عربستان آماج حملات خود قرار داد. ضمناً روشن می‌شود که چرا گورنبنشته امرؤالقیس در تخت‌گاهش، حیره، پیدا نشده بل که پس از پناهندگی به روم و در یک منطقه مرزی درگذشته و در همان‌جا این قبر و گورنبنشته برایش مهیا شده است. حال این پرسش مطرح می‌شود که روابط او با رومیان چگونه بوده است؟

تحولات سیاسی روم در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم میلادی

در پی پیروزی بر کارینوس در سال ۲۸۵م. دیوکلتین قدرت بی‌رقیب در امپراتوری روم شد و پیش از پایان همین سال یکی از دوستان نزدیکش را به نام ماکسیمیان به عنوان سزار و مسؤول اداره غرب امپراتوری منصوب کرد در حالی که خود اداره قسمت شرقی امپراتوری را، از جمله خاورمیانه و مناطق مرزی با ایران، برعهده داشت (Pohlsander, 2004: 8-9). در سال ۲۹۳ دیوکلتین این دوسالاری را به چهارسالاری^۱ تغییر داد؛ او خود و ماکسیمیان را با تأسیس مقامی به نام آگوستوس (امپراتور ارشد یا مهتر) آبه

¹ Tetrarchy

² Augustus (senior emperor)

این مقام ارتقا داد و با انتصاب دو سزار (امپراتور کهنتر)^۱، گالریوس برای خودش و کنستانتیوس (پدر کنستانتین کبیر) برای ماکسیمیان نخستین بار روم به طور هم‌زمان صاحب چهار امپراتور شد، هنگامی که یک آگوستوس کنار می‌رفت سزارش جای او را می‌گرفت و سزار جدیدی منصوب می‌شد (ibid). روشن است که این تقسیم قدرت می‌توانست به جنگ قدرت بینجامد و چنین هم شد؛ جابه‌جایی قدرت تا سال ۳۰۸ م. با فراز و فرودهایی روال عادی خود را طی کرد اما در این سال در حالی که گالریوس آگوستوس شرق بود دوست نزدیک خود لیسینیوس را بی‌آن‌که از پیش سزار بوده باشد به آگوستوسی غرب منصوب کرد (Potter, 2013: 120). این انتصاب موجب رنجش کنستانتین شد که سزار بود و ارتقا به مرتبه آگوستوس را حق مسلم خود می‌دانست (Pohlsander, 2004: 17). در سال ۳۱۱ گالریوس درگذشت و پس از کشمکش و تحولات سیاسی و نظامی، از جمله تدبیر کنستانتین در این‌که خواهر ناتنی خود را در سال ۳۱۲ به عقد لیسینیوس درآورد (Pohlsander, 2004: 20 & 25)، این دو نفر رقیبانشان را در شرق و غرب امپراتوری از میان برداشتند (Pohlsander, 2004: 25) و لیسینیوس به آگوستوسی شرق رسید و کنستانتین آگوستوس غرب شد. این تقسیم قدرت با چالش‌های سیاسی و نظامی تا سال ۳۲۴ م. تداوم یافت.

سرانجام در اختیارگیری کامل قدرت توسط کنستانتین کبیر در سال ۳۲۴ رخ داد؛ لیسینیوس در نبرد کریسوپولیس از کنستانتین شکست خورد و تسلیم شد (Pohlsander, 2004: 44-45) و این یعنی تنها چهار سال پیش از مرگ امروالقیس در ۳۲۸ م. و نگارش گورنیشته نماره. در این چهارسال نیز کنستانتین فرصتی برای توجه جدی به مسائل اعراب نداشت زیرا مشغول تثبیت پایه‌های قدرتش در مراکز اصلی امپراتوری بود؛ در ۳۲۵ کنستانتین بر خلاف سوگند و زنهاری که به خواهرش، کنستانتیا، درباره جان شوهرش (لیسینیوس) داده بود او را اعدام کرد (Pohlsander, 2004: 45) (Potter, 2013: 213-214) و بعد حتی پسر ده‌ساله لیسینیوس را که خواهرزاده خودش نیز بود کشت (Pohlsander, 2004: 45). سپس نوبت به پسر خودش رسید؛ کریسپوس، پسر ارشد کنستانتین، کفایت خود را در دو جنگ با فرانک‌ها و آلمان‌ها نشان داده بود و در ۳۲۴ نیز نیروی دریایی لیسینیوس را شکست داد، این پیروزی راه را برای انتقال سپاه کنستانتین از

¹ Caesar (Junior emperor)



اروپا به آسیا باز کرد و مقدمه‌ای برای پیروزی نهایی او شد (Pohlsander, 2004: 44-45). اما در ادامه بحران در خانواده امپراتور، کنستانتین پسر باکفایتش را نیز در ۳۲۶ اعدام کرد (Pohlsander, 2004: 56) (Potter, 2013: 243 & 244). برای کسی که خواهرش را بیوه و پسرش را اعدام کرده است سرنوشت یک حکمران شکست‌خورده و پناهنده عرب کوچک‌ترین اهمیتی نمی‌توانست داشته باشد.

عرفان شهید در بحث از کتیبه شماره و لشکرکشی امرؤالقیس به نجران از کمک رومیان به او سخن گفته است که ممکن است نه زمینی بل که از راه دریای سرخ بوده باشد (Shahīd, 1984: 42-43). باید افزود که حمله اعراب تحت سیادت حیره به حدود ایران نیز در زمان خردسالی شاپور دوم دست‌کم به حمایت روم نیاز داشت و چه بسا به تحریک روم انجام شد. اما حامی او در روم چه کسی بود؟ رتسو کنستانتین را عامل اصلی لشکرکشی امرؤالقیس به جنوب شبه‌جزیره عربستان برای فشار بر حمیر شناسانده است (Retso, 2003: 484-485) و عرفان شهید کتیبه شماره را برای روابط اعراب با کنستانتین مهم دانسته است (Shahīd, 1984: 32). اما برخلاف نظر این دو پژوهش‌گر محتوای این کتیبه ربطی به دوره زمامداری کنستانتین ندارد بل که به دوران اوج سیادت امرؤالقیس و شرح موفقیت‌هایش مربوط می‌شود؛ در ربع نخست قرن چهارم میلادی و تا سال ۳۲۴م. قدرت‌مندترین فرد خاورمیانه کنستانتین نبود، او در ابتدا سزار غرب و سپس آگوستوس غرب شد و در این دوره در اروپا به سر می‌برد نه در خاورمیانه. بنابر آن چه در بالا از روی داده‌های سیاسی روم مرور شد در این دوره مهم‌ترین آگوستوس‌های شرق عبارت بودند از دیوکلتین، گالریوس و لیسینیوس. از سوی دیگر با توجه به تاریخ تولد شاپور دوم در سال ۳۰۹م. و تأکید منابع به حملات اعراب در دوران خردسالی او، اوج این حملات باید در دهه دوم قرن چهارم میلادی رخ داده باشد^۱ و امپراتوری که از امرؤالقیس حمایت تمام‌عیاری کرده بود باید در این بازه زمانی همه‌کاره شرق بوده باشد، به این ترتیب و بنابر آن چه در بالا گفته شد در این زمان لیسینیوس آگوستوس شرق و پشتیبان امرؤالقیس بود. به این ترتیب هنگامی که سطر چهارم گورنبدشته شماره می‌گوید امرؤالقیس اعراب را به وفاداری روم درآورد در واقع ابراز وفاداری به لیسینیوس مطرح است. بنابراین گذشته از اولویت کنستانتین در مهار

^۱ ممکن است حملات ایذایی اعراب از زمان هرمز دوم آغاز شده بوده و پس از مرگ او در زمان خردسالی شاپور دوم شدت گرفته باشد، در این صورت لیسینیوس سیاست استفاده از اعراب را برضد ایران از گالریوس میراث برده بود.

بحران سیاست داخلی روم، بی‌مهری و بی‌توجهی بعدی کنستانتین به امرؤالقیس و مرگش در منطقه‌ای دورافتاده و مرزی به این سبب نیز بود که او زمانی در حلقه وفاداران لیسینیوس، دشمن کنستانتین، قرار داشت.^۱

در گورنبدشته نماره نشانه‌ای از مسیحیت امرؤالقیس به چشم نمی‌خورد اما در منابع تاریخی به این مطلب اشاره شده است (طبری، ۱۹۶۰: ۵۳/۲) نولدکه آن را رد کرده است (نولدکه - طبری، ۱۳۷۸: ۷۷ پ ۳). عرفان شهید حدس می‌زند که احتمالاً مسیحیت امرؤالقیس از نوع گرویدن به مانویت بوده باشد و به این نکته نیز اشاره کرده که پدرش، عمرو، از حامیان مانی بود (Shahīd, 1984: 33). این مطلب را به نوعی می‌توان تأییدی برای منابعی دانست که حکومت عمرو را در زمان شاپور یکم دانسته‌اند و تأکید کرده‌اند که از این زمان حیره رو به آبادانی نهاد (طبری، ۱۹۶۰: ۴۳/۲. حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۰۳). مانی در زمان شاپور یکم نه تنها تحت تعقیب نبود بلکه حتی گروندگان هم در خاندان سلطنتی ایران داشت (کریستنسن، ۱۳۸۴: ۱۴۲-۱۴۳). به احتمال زیاد گرایش دربار حیره به مانی موقتی و پیروی تحولات دربار ایران بود، به هر حال و با وجود این که پدر امرؤالقیس مدتی حامی مانی بود اما خود او با توجه به این که با رومیان متحد شده بود نمی‌توانست مانوی بوده باشد؛ رومیان مانویت را قبول نداشتند و حتی دیوکلتین شدیدتر از مسیحیان و پیش از آن‌ها، مانویان را تحت پیگرد قرار داد (cf. Pohlsander, 2004: 11). از طرف دیگر کنستانتین مروج سرسخت مسیحیت بود (Shepard, 2008: 6)، و لیسینیوس نیز تا آخر ایمانش را به چندخدایی و یآوری خدایان روم باستان حفظ کرد (cf. Pohlsander, 2004: 44). به این ترتیب بسیار بعید است که متحد نزدیک رومیان، امرؤالقیس، مانوی بوده باشد. در عوض احتمال بیش‌تری وجود دارد که گروهش امرؤالقیس به مسیحیت در واپسین سال‌های عمرش، پس از سقوط لیسینیوس و برای دل‌جویی از کنستانتین و جلب نظر او بوده باشد. اما بی‌اعتمادی و بی‌مهری کنستانتین نسبت به او ادامه یافت و به همین دلیل قبر امرؤالقیس نه در یک شهر مهم منطقه بل که در کنار یک دژ و قرارگاه نظامی رومی در نقطه‌ای دورافتاده پیدا شده است. در این زمان ساسانیان جنگ داخلی و تحولات روم را به دقت زیر نظر داشتند و با سرنگونی لیسینیوس فرصت را برای انتقام‌گیری از اعراب مناسب

^۱ حتی این احتمال جدی وجود دارد که سوارانی از اعراب به نفع لیسینیوس و ضد کنستانتین در جنگ کریسوپولیس شرکت کرده باشند.



دیدند؛ هم‌چنان که بالاتر مطرح شد در این زمان شاپور ۱۸ سال داشت (شاهنامه بیت ۳۶، طبری و بلعمی: ۱۶سال. طبری، ۱۹۶۰: ۵۶/۲. بلعمی، ۱۳۸۰: ۶۲۲/۱) و عملیات ایران را برضد مهاجمان عرب شخصاً فرماندهی کرد. هجده‌سالگی او با سال ۳۲۷م. و شانزده‌سالگی او با سال ۳۲۵م. مصادف است و هر دو تاریخ هماهنگی معناداری با دیگر روی‌دادهای نزدیک دارند: شکست لیسینیوس در ۳۲۴م.، اعدامش در ۳۲۵م.، اعدام کریسپوس در ۳۲۶م. و مرگ امرؤالقیس در ۳۲۸م. این هماهنگی معنادار نشانه‌ای از سنجش دقیق اوضاع توسط دولت ساسانی است که در حال پایش تحولات روم در پی شکست لیسینیوس بود؛ مسلماً کنستانتین همهٔ استان‌داران و فرمان‌دهان رومی را در شرق امپراتوری که منصوب لیسینیوس بودند برکنار کرد و وفاداران خود را به جایشان گمارد، ایرانیان به درستی اوضاع را سنجیده بودند و این احتمال را بیش‌تر می‌دیدند که در این اوضاع در صورت حمله به حیره رومیان واکنشی نشان نخواهند داد و این محاسبه درست از آب درآمد. ایران در ۳۲۵ یا ۳۲۷ م. به حیره حمله کرد که به فرار و پناهندگی امرؤالقیس به روم انجامید^۱ و او که پادشاهی‌اش را بربادرفته می‌دید و با بی‌اعتنایی رومیان نیز مواجه بود در ۳۲۸م. در نماره درگذشت.

نتیجه‌گیری

۱- از لحاظ تاریخی گزارش شاهنامه از عملیات انتقامی شاپور دوم ارزش‌مند است و هرچند در طول زمان بسیار آسیب دیده و از تلخیص و تحریف در امان نمانده اما از لحاظ مطالعهٔ تاریخ ساسانی حاوی نکته‌های مهمی است و از آن برمی‌آید که پادشاهی حیره که شاپور یکم برای امنیت مرزهای ایران در برابر دشمنان آن را برکشیده بود پس از شکست نرسی از روم به رومیان متمایل شد و در دوران خردسالی شاپور دوم آشکارا به ایران خیانت کرد و با رومیان در غارت‌گری و ویران‌گری نواحی غربی ایران‌شهر همراه و هم‌دست شد و قبایل عرب را نیز به این کار برانگیخت. این نکته‌ای است که در تاریخ ایران ساسانی کم‌تر از آن سخن به میان آمده است. هم‌چنین گزارش شاهنامه لزوم بازپس‌گیری حیره را توسط شاپور پیش از آغاز انتقام از قبایل عرب گوش‌زد می‌کند. این

^۱ عرفان شهید بارها به‌درستی از «پناهندگی» امرؤالقیس به روم سخن گفته است، (برای نمونه: Shahīd, 1984: 37) اما در تحلیل مجموع روی‌دادهای این دوره گاه دچار سردرگمی می‌شود و با وجود تصریحش به پناهندگی، عجیب است که این فرض را قابل طرح دانسته که چه بسا دستاوردهای امرؤالقیس، از جمله لقب شاه اعراب، حاصل همراهی او با شاپور دوم در عملیات انتقامی بر ضد اعراب بوده باشد (ibid: 36).

مطلب شاید یکی از ارزشمندترین نکات تاریخی شاهنامه در ذکر روی داده‌های این دوره باشد زیرا سرکوب حیره از لحاظ سیاسی و نظامی اولویت داشت و پیش‌نیازی نه‌تنها برای ادامه گوش‌مالی قبایل مهاجم عرب بل که برای جنگ آینده با روم نیز به شمار می‌رفت.

۲- از لحاظ جغرافیای تاریخی و بر خلاف نظر نولدکه یمن در شاهنامه نه‌تنها به اشتباه به کار نرفته بل که شاهنامه فردوسی تنها منبعی است که کاربرد قدیمی این نام را در جغرافیای ایران ساسانی برای ما محفوظ نگه داشته است. یافته‌های این پژوهش درباره عمل‌کرد حیره در زمان پادشاهی شاپور دوم تأییدکننده یافته‌های مقاله اخیر نگارنده درباره منشأ اقتباس و کاربرد یمن در بخش ساسانی شاهنامه است. این یافته‌ها روشن می‌سازد که کاربرد یمن در سنت تاریخ‌نگاری خداینامه به قلمروی دولت حیره اشاره می‌کرده است.

۳- روی‌دادی که در شاهنامه در پادشاهی شاپور دوم ذکر شده با روی‌دادی که در زمان پادشاهی شاپور یکم رخ داده بود متفاوت است. روایت‌های عربی به جای پرداختن به خیانت حیره، خیانت یک دختر را پیش کشیده‌اند، اما عنصر کلیدی در روایت شاهنامه نحوست و خیانت یک دختر نسبت به پدرش نیست، که در بسیاری از منابع چه برای روی‌داد زمان شاپور یکم و چه برای رخداد زمان شاپور دوم به‌منظور توجیه شکست اعراب برجسته شده است، بل که موضوع مهم و محوری در روایت شاهنامه این است که در حمله‌های اعراب به حومه تیسفون یک شاه‌زاده‌خانم بلندپایه ساسانی که دختر نرسی و عمه شاپور خردسال بود ربوده شد و اگر دختری که بعدها از این زن به دنیا آمد عامل اصلی پیروزی ایرانیان و شاپور دوم بوده باشد نمی‌توان نام آن را خیانت گذاشت. حمله به استان پای‌تخت، آسورستان، و حتا غارت حومه تیسفون عنصر کلیدی دیگری در گزارش شاهنامه است که آن را از روی‌داد زمان شاپور یکم کاملاً متمایز می‌سازد.

۴- گورنبدشته نماره سندی مهم درباره پشت کردن حیره به ایران و پیوستنش به روم است، هم‌چنین نشان‌دهنده این مطلب است که امرؤالقیس بن عمرو، دومین پادشاه حیره، که خود را شاه اعراب می‌دانست و حتا به حدود حمیر لشکرکشی کرده بود، تحریک‌کننده اصلی قبایل عرب در اتحاد با روم و حمله به قلمروی ایران بوده است. این گورنبدشته پس از شکست و گریز امرؤالقیس از سپاه شاپور و پس از مرگش در قلمروی روم نوشته شده است. بنابراین نظر «عرفان شهید» درباره پناهندگی امرؤالقیس به روم درست است و نظر



«یان رتسو»، که قلمروی حکمرانی او را به طور مبهمی در شام می‌داند نه در حیره، نادرست است.

۵- مقارن با عملیات انتقامی سن شاپور در شاهنامه (۱۸ سال) و در منابع اوایل دوره اسلامی مانند تاریخ طبری و تاریخ بلعمی ۱۶ سال ذکر شده است که هر دو رقم هماهنگی معناداری با تاریخ کتیبه نماره و روی‌دادهای امپراتوری روم دارند. بر خلاف نظر برخی پژوهش‌گران دومین پادشاه حیره، امرؤالقیس، نه با کنستانتین بل که با لیسینیوس امپراتور شرق متحد شده بود، هنگامی که لیسینیوس در ۳۲۴ م. از کنستانتین شکست خورد ایرانیان فرصت را مناسب دیدند و خود را برای حمله انتقامی به اعراب آماده کردند و در حالی که کنستانتین مشغول تثبیت پایه‌های قدرتش بود احتمالاً در ۳۲۵ یا ۳۲۷ حمله انتقامی خود را به حیره آغاز کردند. در پی شکست حیره امرؤالقیس پس از فرار و مدت کوتاهی پناهندگی به رومیان در نماره درگذشت. احتمالاً او در ضمن همین پناهندگی برای جلب نظر کنستانتین به مسیحیت گرویده بود اما بازم با بی‌اعتنایی کنستانتین مواجه شد که امرؤالقیس را از وفاداران دیرینه لیسینیوس می‌شناخت. در آغاز این مقاله اشاره شد که ایرانیان در زمان خردسالی شاپور دوم از حمله به اعراب مهاجم و اعزام سپاه برای پرهیز از رویارویی با رومیان خودداری کردند و خویشان‌داری نشان دادند، اما در این زمان که کنستانتین بر لیسینیوس چیرگی یافته بود و وفادارانش را از جمله استان‌داران و فرمان‌دهان رومی را در شرق امپراتوری که منصوب او بودند برکنار می‌کرد پس از سال‌ها انتظار به‌ترین فرصت برای ایرانیان در انتقام‌گیری از حیره و اعراب به دست آمد. این روی‌دادهای مرتبط به خوبی توضیح می‌دهند که چرا ایرانیان در زمان خردسالی شاپور هیچ سپاهی برای مقابله با اعراب نفرستادند اما در شانزده یا هجده‌سالگی او بی‌درنگ اقدام کردند و زمان را برای حمله به اعراب از دست ندادند.

۶- از آن‌جا که پس از مقطع کوتاه حکومت امرؤالقیس دوباره حیره متحد ایران شد و لخمیان خدمات شایانی برای ایران و ضد روم از خود نشان دادند، بعدها هنگام بازنویسی گزارش خدای‌نامه درباره عملیات انتقامی شاپور دوم برای تطهیر پادشاهان لخمی نامشان از متن روایت زدوده شد و به جایش نام غسانیان که متحد روم و دشمن مشترک ایران و حیره بودند جای‌گزین گردید. این بازنویسی به احتمال فراوان در دوره خسرو انوشیروان انجام شده بود که اوج فعالیت دولت غسانی برضد ایران و حیره به شمار می‌رود.

فهرست منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۴)، *راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی*، تهران، توس، چاپ دوم.
- بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، ۱۹۸۸، *فتوح البلدان*، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، ۱۳۸۰، *تاریخنامه طبری*، به تصحیح محمد روشن، تهران، سروش، چاپ سوم.
- بنداری، فتح بن علی (۱۹۳۲)، *الشاهنامه*، تصحیح عبدالوهاب عزام، قاهره، مطبعه دارالکتب المصریه.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد (۱۹۰۰)، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، تصحیح و ترجمه زوتنبرگ، پاریس.
- حمزه اصفهانی (۱۳۴۶)، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۹۶۰)، *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
- شهبازی طبری: شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۸۹)، *تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، تهران، مرکز نشر دانش گاهی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۰)، *تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث.
- غفوری، فرزین (۱۳۹۹)، «معمای یمن در بخش ساسانی شاهنامه»، *کهن نامه ادب فارسی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال یازدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹.
- غفوری، فرزین (۱۴۰۰)، «شاهنامه و عملیات انتقامی شاپور دوم»، *از این خسروانی درخت (مجموعه مقالات همایش بزرگداشت فردوسی)*، به کوشش علی کرامتی مقدم، زیر نظر محمدجعفر یاحقی، مشهد، نشر تمرین.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه فردوسی (دفتر هفتم)*، به کوشش جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی، تهران، کانون فردوسی (مرکز پژوهش حماسه های ایرانی وابسته به مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی).



- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، *شاهنامه فردوسی (دفتر ششم)*، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، تهران، کانون فردوسی (مرکز پژوهش حماسه‌های ایرانی وابسته به مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی)، چاپ سوم.
- کریستنسن، آرتور امانوئل (۱۳۸۴)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، ویرایش حسن رضایی باغبیدی، تهران، صدای معاصر، چاپ چهارم.
- نولدکه طبری: نولدکه، تئودور (۱۳۷۸)، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- *نهایة الارب فی اخبار الفرس و العرب* (۱۳۷۵)، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- **Abulhab**, Saad D. (2013), *Inscriptional Evidence of Pre-Islamic Classical Arabic: Selected Readings in the Nabataean, Musnad, and Akkadian Inscriptions*, blautopf publishing, New York.
- **Bellamy**, James A. (1985), “A New Reading of the Namara Inscription”, *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 105, No. 1, Jan - Mar 1985.
- **Bosworth–Tabari**: Bosworth, C. E. (1999), *The History of Al-Tabari (vol. V) : The Sāsānids, The Byzantines, The Lakmids and Yemen*, translated and annotated by C.E. Bosworth, State University of New York Press.
- **Bosworth**, C. E. (1983) “Iran and the Arabs before Islam”, Ed. Yarshater, Ehsan , *The Cambridge History of Iran (Vol. III/1)*, Cambridge University Press.
- **Daryaee**, Touraj (2002) , *Šahrestānīhā ī Ērānšahr*, Mazda Publishers, Costa Mesa - California.
- **Dussaud**, René (1955), *La Pénétration des arabes en Syrie avant l’Islam*, L’Institut francais d’archéologie de Beyrouth & Bibliotheque archéologique et historique, Paris.
- **Frye**, Richard N. (1983), “The Political History of Iran under The Sasanians”, *The Cambridge History of Iran*, Ed. Ehsan Yarshater, vol. III, part 1.
- **Humbach**, Helmut & **Skjærvø**, Prods O., 1983, *The Sassanian Inscription of Paikuli*, Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden.
- **Macdonald**, M. C. A., 2009, “Arabs, Arabias and Arabic before Late Antiquity”, *Topoi*, No. 16.

- **Pohlsander**, Hans A. (2004), *The Emperor Constantine*, Routledge & Taylor & Francis e-Library, London & New York, 2nd ed.
- **Potter**, David (2013), *Constantine The Emperor*, Oxford University Press, New York.
- **Retso**, Jan, 2003, *The Arabs in Antiquity: Their History from the Assyrians to the Umayyads*, Routledge Curzon, New York
- **Shahīd**, Irfan (1984), *Byzantium and the Arabs in the Fourth Century*, [Dumbarton Oaks](#) Research Library and collection, Washington D.C. (2ed. 2006)
- **Shahīd**, Irfan (1991), “Ghassānids”, *Encyclopaedia of Islam (vol. II)*, Ed. Bernard Lewis & others, Brill, Leiden.
- **Shepard**, Jonathan (ed.), 2008, *The Cambridge history of the Byzantine Empire*, Cambridge University Press, New York.
- **Schmitt**, Rüdiger (2003), “Hatrā”, In : Yarshater , Ehsan (ed.) , *Encyclopaedia Iranica (vol. XII)*, Encyclopaedia Iranica Foundation, Bibliotheca Persica Press, New York.
- **Yusof Kiani**, Muhammad, 2002, “Gorgān: iv. Archeology”, in: Yarshater, Ehsan (ed.), *Encyclopaedia Iranica (vol. XI)*, Routledge & Kegan Paul, London & New York.

-Sources

- Azarnoush, Azartash (1995) *Ways of Persian influence over Arabic language and Culture* 2nd ed. Tehran: Tous
- Bal’ami, Abu Ali Mohammad Ben Mohammad (2001) *Tarikhnameh Tabari* Ed. Mohammad Roshan. 3rd ed. Tehran: Soroush
- Bondari, Fath ben Ali (1932) *Al Shahnameh* Ed. Abdulvahab Ezam. Cairo: Darolketab al Mesrieh.
- Thaalebi, Abu Mansur Abdul Malek ben Mohammad (1900) *Ghorar Akhbar Muluk al- Fors va Sayroh* Ed. and trans. Hermann Zotenberg. Paris.
- Isfahani, Hamzeh (1967) *History of Prophets and Kings* Trans. Jafar Shoar Tehran: Bonyade Farhange Iran.
- Dinvari, Abu Hanifeh Ahmad ben Davoud (1960) *Al Akhbar al-Taval* Researched by Abdul Monem Amer. Cairo: Dar Ehya al-Kotob al-Arabieh

- Shahbazi, Ali Reza - Tabari, Shapur (2010) *History of Sassanid: Translation of the Sassanid part from Tarikh Tabari and its comparison with Tarikh Bal'ami* Tehran: Markaz Nashre Daneshgahi.
- Tabari, Mohammad ben Jarir (1960) *Tarikh al Tabari (Tarikh al-Omam val Muluk)* Researched by Mohammad Abulfazal Ibrahim Beirut: Daralterath.
- Ghafouri, Farzin (2020) *The enigma of Yaman in Sassanid part of Shahnameh, Kohan Nameh Persian Literature*, Academy of Humanities and Cultural Studies. Year. 11 No. 2 Fall & Winter 1399.
- Ghafouri, Farzin (2010) *Shahnameh and Revenge Operations of Shapur, the Second*
- From this Khosrovani tree (Collected articles in the Conference held in commemoration of Ferdowsi) by Ali Keramati Moghdam, under the supervision of Mohammad Jafar Yahaghi. Mashhad: Tamrin.
- Ferdowsi, Abulghasem (2007) *Ferdowsi's Shahnameh (7th book)* by Jalal Khaleghi Motlagh and Abulfazl Khatibi. Tehran: Kanun Ferdowsi (Research Center for Persian epics in connection with the Great Islamic Encyclopedia Center).
- Ferdowsi, Abulghasem (2010) *Shahnameh Ferdowsi (6th book)* by Jalal Khaleghi Motlagh, Mohammad Omid Salar 3rd ed. Tehran: Kanun Ferdowsi (Research Center for Persian epics in connection with the Great Islamic Encyclopedia Center).
- Christensen, Arthur Emanuel (2005) *Iran in Sassanid Time* Trans. Rashid Yasemi Ed. Hassan Rezaei Bagh Bidi 4th ed. Tehran: Sedaye Moaser
- Noldke, Theodor (1999) *History of Persians and Arabs in Sassanid Time* Trans. Abbas Zaryab Khoei 2nd ed. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
 - *Nihayat al-arab fi akhbar al-Furs wa'l-Arab (The Ultimate Aim, about the History of the Persians and the Arabs)* 1996 Ed. Mohammad Taghi DaneshPajouh. Anjoman Asar va Mafakher Farhangi.